

افضل صحابه کیست؟

احمد بهشتی^۱

چکیده

از آن جایی که صحابت پیامبر ﷺ برای آن‌هایی که منحرف نشده‌اند، فضیلت محسوب می‌شود، و از آن جایی که همه صحابه در فضیلت یکسان نیستند، این نوشتار در پی این است که به دور از تعصب و جمود، افضل صحابه را شناسائی کند. با توجه به این که برخی به فضیلت ابوبکر رای داده، و احیاناً عمر را هم بعد از ابوبکر افضل شمرده‌اند، در این نوشتار، با استناد به مناظره امیرالمؤمنین ﷺ با ابوبکر و ملاکات مستند و مستدلی که آن حضرت برشمرده، ثابت کرده ایم که آن حضرت بر همه صحابه برتری دارد. به دلایل و ملاکات خواجه طوسی هم اشاره کرده ایم.

واژگان کلیدی: پیامبر ﷺ، علی ﷺ، ابوبکر، صحابه، افضل، قرآن، سنت،

تاریخ

۱. دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران. www.ahmadbeheshti.ir

مقدمه

در روایتی آمده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «من سرور پیامبران و رسولانم. من از فرشتگان مقرب برترم. اوصیای من سرور اوصیای پیامبران و رسولانند. و ذریه من برترین ذریه‌های همه فرستادگان خدایند. و کسانی که از اصحاب من راه و رسم مرا پیموده‌اند، برترین اصحاب همه پیامبرانند. و دخترم فاطمه سرور همه زنان عالم است، و زن‌های طاهره من، مادر همه مؤمنانند. و امت من بهترین امتی است که برای نجات مردم جهان برگزیده شده است. در روز قیامت پیروان من بیشترین است و حوض کوثر من به قدری پهناور است که شمار جام‌هایی که در آن جای گرفته به اندازه ستارگان آسمان است و خلیفه من بر سر حوض، همان است که در دنیا خلیفه من است. پرسیدند: خلیفه شما کیست؟ فرمود: امام مسلمانان و امیر مؤمنان و مولای ایشان علی بن ابوطالب که اولیای خود را آب می‌دهد، و دشمنان خود را دور می‌کند، همان گونه که شما شتر غریبه را از نوشیدن آب باز می‌دارید. سپس فرمود: هر که علی را دوست دارد، و او را اطاعت کند، فردای قیامت بر حوض من وارد می‌شود، و در بهشت در درجه من با من است، و هر که علی را دشمن بدارد، و او را معصیت کند، نه من او را می‌بینم، و نه او مرا، و گرفتار دوزخ می‌شود» (مجلسی، بی تا: ج ۸، ص ۲۲، ح ۱۵)

مطابق روایت فوق، اصحاب راستین پیامبر - یعنی آن‌هایی که راه و رسم او را پیموده‌اند، نه همه کسانی که به مصاحبت و معاصرت او نائل آمده‌اند - برترین صحابه همه پیامبران گذشته‌اند.

از برخی از روایات استفاده می‌شود که همه معاصرین در زمره اصحاب نیستند.

مردی سوگند یاد کرد که اگر معاویه از اصحاب پیامبر ﷺ باشد، زنش مطلقه است. فقها فتوا دادند که زن باید از شوهرش جدا شود؛ زیرا معاویه از اصحاب بوده است.

مساله را از امام هشتم علیه السلام پرسیدند. او فرمود: زن، مطلقه نیست. فقها در نامه‌ای از حضرتش درخواست کردند که بگوید: چرا آن زن، مطلقه نیست؟! مگر معاویه از اصحاب پیامبر ﷺ نبوده است؟!

امام علیه السلام در پاسخ آن‌ها نوشت: «این مطلب مطابق روایتی است که شما از ابوسعید خدری نقل کرده اید که چون مسلمانان در فتح مکه زیاد شدند، پیامبر اکرم ﷺ به آن‌ها فرمود: «شما خوب ترینید، و اصحاب من خوب ترینند، بعد از فتح مکه، هجرت نیست»^۱ با این سخن، پیامبر اکرم ﷺ هجرت را پس از فتح مکه باطل کرد. و این مسلمانان را در زمره اصحاب قرار نداد».

فقها استدلال امام رضا علیه السلام را پذیرفتند، و از فتوای خود بازگشتند. (همان، بی تا: ج ۱۹، ص ۸۹ و ۹۰، ح ۴۴)

بنابراین، آن‌هایی که بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند، از اصحاب پیامبر محسوب نمی‌شوند، و اگر مهاجرت کرده‌اند، در زمره مهاجرین نیستند، و حتی جهاد و انفاق آن‌ها با جهاد و انفاق آنان که قبل از فتح مکه جهاد و انفاق کرده‌اند، برابر نیست. در عین حال خدای متعال به همه آن‌ها وعده پاداش نیکو داده است.^۲ (حدید: ۵۷، آیه ۱۰)

کسانی که قبل از فتح مکه، با هجرت یا بدون هجرت به پیامبر ﷺ می‌پیوستند، در زمره اصحاب بودند، و این مقتضی یک فضیلت بود، و اگر مانعی در برابر آن قرار نمی‌گرفت، و ثابت و استوار می‌ماندند، همچون ستارگانی در شب‌های تاریک زندگی امت می‌درخشیدند. هجرت نیز در صورتی که قبل از

فتح مکه، و صرفاً به خاطر ایمان باشد، یک فضیلت است. چنان که خدای متعال فرمود: «آنان که ایمان آورده، و هجرت کرده، و با مال و جان در راه خدا جهاد کرده‌اند، درجه شان نزد خدا بزرگ‌تر است، و آنها رستگارند.»^۳ (توبه، ۹، آیه ۲۰) بنابراین، کسانی که در جریان فتح مکه مسلمان شده‌اند، از فضیلت والای هجرت و صحابت برخوردار نیستند.

و اما آن‌هایی که قبل از فتح مکه مسلمان شده‌اند، در صورتی که مهاجرت کرده‌اند، هم از فضیلت صحابت برخوردارند، هم از فضیلت مهاجرت. لکن صحابت و مهاجرت، همچون جهاد با مال و جان در راه خدا - که آن هم فضیلتی دیگر است - علت تامه نیستند؛ بلکه صرفاً مقتضی فضیلت شمرده می‌شوند. تحقق علت تامه منوط است به این که هم مقتضی موجود باشد، و هم مانع، مفقود.

از پیامبر اعظم ﷺ حدیثی نقل شده است که: «اصحاب من مانند ستارگانند. به هر کدام که اقتدا کنید، هدایت می‌شوید»^۴ و نیز: «اصحابم را به من واگذارید»^۵. در محضر امام هشتم علیه السلام راجع به آن دو حدیث سؤالی مطرح شد. فرمود: «صحیح است. مقصود کسی است که بعد از پیامبر خدای علیه السلام تغییر روش نداده، و به تبدیل راه و رسم روی نیاورده است». پرسیدند: از کجا بدانیم که تغییر روش داده، و به تبدیل راه و رسم روی آورده است؟ پاسخ داد: پیامبر علیه السلام فرمود: «روز قیامت افرادی از اصحاب من از حوض من دفع می‌شوند؛ همان گونه که شتران غریبه از آب منع می‌شوند، و من می‌گویم: خدایا اصحابم، اصحابم! به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که این‌ها بعد از تو چه‌ها کردند! آن‌ها در زمره اصحاب شمال قرار می‌گیرند، و من می‌گویم: دور و محروم باشید از رحمت خدا! آیا فکر می‌کنید کسی که به تغییر روش و تبدیل راه و رسم روی نیاورده، به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شود؟! (مجلسی، بی تا: ج ۲۸، ص ۱۸ و ۱۹، ح ۲۶)

آزادی فکر و اندیشه و عقیده و تعقل و تدبر، ویژه انسان‌های آزاده است؛ ولی تقلید و جمود و گریز از تفکر و تدبر ویژه اشخاصی است که صحابگی و معاصرت و مصاحبت و سلفیت را به تنهایی معیار و ملاک، بلکه علت تامه شناخته، و از زحمت آزاد اندیشی فاصله گرفته‌اند. اگر کسی عقلانیت را محور قرار دهد، نه به صحابی بودن معاصران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دل می‌بندد، نه به تابعی بودن نسل بعد، بلکه نسل‌های بعد. آن چه مهم است طرز تفکر و عقیده و عمل افراد است. غزالی را باید قهرمان آزاداندیشی نامید. او استقلال فکری خود را این گونه بیان می‌کند: «آن چه از پیغامبر صلی الله علیه و آله به ما رسید، آن را به سر و دیده قبول کردیم. آن چه از صحابه رسید، بعضی گرفتیم و بعضی گذاشتیم. آن چه از تابعین رسید، ایشان مردانند، و ما مردانیم». (غزالی طوسی، ۱۳۶۱ش: بیست و یک) و هنگامی که از وی می‌پرسند، مذهب شافعی دارد یا حنفی؟ می‌گوید: «من در عقلیات مذهب برهان دارم، و در شریعات، مذهب قرآن، نه ابوحنفیه را بر من خطی است، و نه شافعی را بر من براتی». (همان) به نام او ۷۲ کتاب ثبت شده است. شصت و هفتمین کتاب او به نام *سرالعالمین و کشف ما فی الدارین* است. (همان، صفحه سی و هفت)

کتاب مزبور را در اواخر عمر نوشته، و در همین کتاب است که او اعلام کرده که به سعادت تشیع نائل آمده است. سبط ابن الجوزی حنبلی گواهی داده است که سرالعالمین از غزالی است. (فیض کاشانی، ۱۳۸۳ق: ج ۱، ص ۱) فرانسیس بیکن انگلیسی معتقد بود که بت‌های چهارگانه انسان را از کشف حقیقت باز می‌دارد: بت‌های طایفه ای که از خصایص طبع بشر است، و بت‌های شخصی که ناشی از دل بستگی‌های شخصی افراد است، و بت‌های بازاری که ناشی از عرفیات و عادات فرقه‌ها و اقوام است، و بت‌های نمایی که مربوط به استدلالات غلط است. (فروغی، ۱۳۱۷ش: ص ۸۴ و ۸۵) غزالی خود را از قید همه این بت‌ها رها کرد.

مراتب اصحاب ثابت قدم

پیامبر گرامی اسلام فرمود: «خدای متعال مرا به دوستی چهار کس مأمور کرده است» گفتند: یا رسول الله، آن‌ها را نام ببرید. فرمود: «علی و سلمان و ابوذر و مقداد. خدا مرا امر کرده است که دوستشان بدارم، و به من خبر داده که دوستشان دارد».^۷ (قمی، ۱۳۵۵: ج ۱، ص ۶۴۶)

در فضیلت سلمان آمده است که از اهل بیت است، ولی درباره ابوذر و مقداد، چنان فضیلتی ذکر نشده است. (همان)

امام سجاد علیه السلام فرمود: «اگر ابوذر به آن چه در قلب سلمان بود، عالم می‌شد، او را می‌کشت.^۸ پیامبر خدای صلی الله علیه و آله میان آن‌ها پیمان برادری بست. درباره دیگران چه گمان می‌کنید؟ دانش علماء دشوار است. جز پیامبر مرسل، یا فرشته مقرب، یا بنده ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده، توان تحمل آن را ندارد. سلمان از علماء بود؛ زیرا از ما اهل بیت بود؛ از این رو او را منسوب به علما کردم». (همان)

مرتبه سلمان به لحاظ معرفت، برتر از ابوذر بود. او در خداشناسی و معرفت نبوت و امامت به اسراری راه یافته بود که ابوذر را توان دست یابی به آنها نبود. اگر سلمان چیزی از آن اسرار را بر زبان می‌آورد، ابوذر او را تکذیب می‌کرد، و مرتد می‌شمرد؛ و به قتلش دست می‌یازید.

در محضر امام صادق علیه السلام از شهید مؤته، جعفر طیار و ابوذر یاد شد، و از برتری جعفر سخن به میان آمد، و ابوبصیر گفت: سلمان در آغاز مجوسی بوده، و مسلمان شده است، حضرت خشمگین شد، و فرمود: «او بعد از آن که مجوسی بود، علوی شد، و بعد از آن که فارسی بود، قرشی شد، صلوات بر سلمان! جعفر را هم پیش خدا مقامی است که در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند».^۹ (همان)

امام باقر علیه السلام فرمود: «مردم به جز سه نفر - سلمان و ابوذر و مقداد - مرتد شدند». پرسیدند: عمار چه طور؟ فرمود: «منحرف شد، سپس بازگشت... اگر کسی می‌خواهی که تردید نکرده، و چیزی به دلش راه نیافته، مقداد است. سلمان فکر می‌کرد که اسم اعظم نزد امیرالمؤمنین است، و اگر بر زبان آورد، زمین مخالفانش را می‌بلعد. او در اندیشه فرو رفته بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به او دستور داد که بیعت کند. ابوذر مأمور شد که سکوت کند. او از سرزنش کسی باک نداشت؛ از این رو آرام نشست، و به امر عثمان تبعید شد. بعد از این‌ها مردم بازگشتند. ابوساسان انصاری، و ابو عمره، و شتیره از اولین کسانی بودند که بازگشتند. جز این هفت نفر کسی حق امیرالمؤمنین علیه السلام را نشناخت». (مجلسی، ۱۳۸۵ق: ج ۲۲، ص ۴۴۰، ج ۹)

درست است که هر یک از عبادت و اعمالی از قبیل جهاد و هجرت و انفاق برای انسان‌ها فضیلت است؛ ولی باید علم و معرفت را بر آن‌ها مقدم دانست. در روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده، گاهی آمده است که «فضیلت عالم بر عابد، مانند بدر است بر سایر ستارگان».^{۱۰} (همان، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۲) و گاهی گفته شده است: «فضیلت عالم بر عابد، مانند فضیلت خورشید است بر ستارگان».^{۱۱} (همان، بی تا، ج ۲، ص ۱۹، ح ۴۹) و گاهی آمده است: «فضیلت عالم بر عابد، مانند فضیلت من بر پست‌ترین شماس است».^{۱۲} (همان، ۱۳۹۲ق، ج ۶۴، ص ۲۴۵، ج ۲)

نمونه‌هایی از فضائل علوی

امام علی علیه السلام از ابوبکر پرسید: در حالی که (به گفته خودت) میلی به خلافت نداشتی، و برای آن حریص نبودی، و به خود اطمینان نداشتی، چرا قبول کردی؟!

پاسخ داد: پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «امت من بر گمراهی اجماع نمی‌کنند»^{۱۳} از این رو دعوت امت را پذیرفتم، و اگر می‌دانستم که کسی مخالفت می‌کند، نمی‌پذیرفتم.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا من یکی از افراد امتم یا نه؟ گفت: آری فرمود: سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و همراهان انصاری وی که از بیعت سرباز زده‌اند، از امتند، یا نه؟ گفت: آری، همه آن‌ها از امتند.

فرمود: چگونه به حدیث نبوی استدلال می‌کنی، حال آن که این افراد، تخلف کرده‌اند؟!

گفت: از مخالفت آن‌ها بی‌خبر بودم. بعد از تمام شدن کار مطلع شدم. ترسیدم اگر کناره‌گیری کنم، مردم از دین خدا برگردند. حفظ دین برای من و شما از هر چیزی مهم‌تر است؛ از این رو کناره‌گیری نکردم.

فرمود: ملاک استحقاق رهبری امت چیست؟

گفت: اخلاص، وفاداری، قاطعیت، روش نیکو، اظهار عدل، علم به کتاب و سنت، فصل الخطاب، زهد و بی‌میلی به دنیا، و گرفتن حق مظلوم از ظالم، خواه ظالم از خویشاوندان باشد یا نباشد.

امام علی علیه السلام دو ملاک دیگر هم اضافه فرمود: سبقت در اسلام، و قرابت و خویشاوندی پیامبر.

ابوبکر گفت: آری چنین است.

امام علی علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم. آیا این ملاکات در من جمع است یا در تو؟

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، این‌ها همه در تو جمع است.

فرمود: آیا من نخستین کسی بودم که دعوت پیامبر خدا ﷺ را پذیرفتم، و
مسلمان شدم یا تو؟

ابوبکر گفت: تو!^{۱۴}

فرمود: آیا سوره براءت را من در موسم حج و در میان توده عظیم زائران خانه
خدا قرائت کردم، یا تو؟!

ابوبکر گفت: تو!^{۱۵}

فرمود: در روز غار (که مشرکین می خواستند پیامبر خدا ﷺ را بکشند) تو جان
او را حفظ کردی یا من؟!

ابوبکر گفت: تو! (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۱، ص ۱۱۶)

فرمود: در روز غدیر، من به عنوان مولای تو و مولای هر مسلمانی معرفی
شدم یا تو؟!

ابوبکر گفت: تو!^{۱۶}

فرمود: تو را سوگند می دهم آیا آیه ولایت^{۱۷} (مائده: ۵، آیه ۵۵) که به مناسبت
انگشت بر خشی نازل شده است، به خاطر من نازل شده است، یا به خاطر تو؟!

ابوبکر گفت: به خاطر تو!^{۱۸}

فرمود: تو را سوگند می دهم، آیا من وزیر پیامبر، و نسبت به او مانند هارونم
نسبت به موسی^{۱۹} یا تو؟!

ابوبکر گفت: تو!^{۲۰}

فرمود: تو را سوگند می دهم، آیا در روز مباحله، و به حکم آیه مباحله^{۲۱} (آل
عمران: ۳، آیه ۶۱) من و همسر و فرزندانم همراه پیامبر بودیم، یا تو و همسر و
فرزندان؟!

ابوبکر گفت: شما!^{۲۲}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا آیه تطهیر^{۳۳} (احزاب: ۳۳، آیه ۳۳) درباره ما نازل شده یا شما؟

ابوبکر گفت: درباره شما!^{۲۴}

فرمود: آیا روز کساء، من و همسر و فرزندانم مشمول دعای پیامبر ﷺ^{۲۵} بودیم، یا تو و همسر و فرزندان؟!

ابوبکر گفت: تو و همسر و فرزندان!^{۲۶}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیه ای که می‌گویی: «وفای به نذر می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است، می‌ترسند»^{۲۷} (انسان: ۷۶، آیه ۷) درباره من است یا درباره تو؟!

ابوبکر گفت: درباره تو!^{۲۸}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا خورشید برای تو بازگشت تا نمازت را بخوانی و غروب کند، یا برای من؟!

ابوبکر گفت: برای تو!^{۲۹}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا ندای آسمانی: «لاسیفَ إِلَّا ذوالفقارٍ و لافتی إِلَّا علی» درباره من بود، یا درباره تو؟!

ابوبکر گفت: درباره تو!^{۳۰}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا تو بودی که با کشتن عمرو بن عبدود، پیامبر ﷺ را شاد کردی یا من؟!

ابوبکر گفت: تو!^{۳۱}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در جنگ خیبر، پیامبر اکرم ﷺ پرچم فتح را به دست تو داد، یا به دست دست من؟!

ابوبکر گفت: به دست تو داد!^{۳۲}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا پیامبر ﷺ به من اعتماد کرد، و مرا به سوی جن فرستاد، و من رسالت او را بر عهده گرفتم و پاسخ مثبت جن را دریافت کردم، یا تو؟!^{۳۳}

ابوبکر گفت: تو

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا پیامبر ﷺ درباره من فرمود که از آدم تا پدر، خدا او را از زنا پاک کرده،^{۳۴} یا درباره تو؟^{۳۵} ابوبکر گفت: درباره تو!

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا پیامبر خدا ﷺ مرا برای همسری فاطمه برگزید، و گفت: «خدا در آسمان او را به عقد تو در آورده است»^{۳۶} یا تو را؟!^{۳۷} ابوبکر گفت: تو را!

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، من پدر دو سبط پیامبر و دو ریحانه اویم که فرمود: «آنها سرور جوانان بهشتند، و پدرشان از ایشان بهتر است»^{۳۸} یا تو؟!^{۳۹} ابوبکر گفت: بلکه تو!

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، برادر من به دو بال آراسته شده، و در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند، یا برادر تو؟!^{۴۰} ابوبکر گفت: بلکه برادر تو!

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، من ضامن ادای دیون پیامبر ﷺ بودم یا تو؟! من بودم که در مواسم ندا می‌کردم که به وعده اش وفا می‌کنم یا تو؟!^{۴۱} ابوبکر گفت: بلکه تو بودی!

فرمود: من بودم که در قضیه مرغ بریان، پیامبر خدا دعا کرد که خدایا محبوب‌ترین خلقت را بفرست، تا با من از گوشت این مرغ بخورد،^{۴۲} یا تو؟!^{۴۳} ابوبکر گفت: بلکه تو بودی!

فرمود: آیا پیامبر ﷺ به من بشارت داد که با ناکشان و قاسطان و مارقان بر تاویل قرآن می‌جنگم^{۴۴} یا به تو؟!
 ابوبکر گفت: بلکه به تو بشارت داد!^{۴۵}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا پیامبر خدا ﷺ به علم قضاوت من دلالت کرد، و فرمود: علی ماهرترین همه شما در قضاوت است^{۴۶} یا مردم را به سوی تو فراخواند؟!
 ابوبکر گفت: بلکه به سوی تو فراخواند!^{۴۷}

فرمود: آیا پیامبر خدا ﷺ امر کرد که در حیات خودش به من به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند یا به تو؟!
 ابوبکر گفت: بلکه به تو!^{۴۸}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا من آخرین لحظه حیات پیامبر خدا ﷺ را شاهد بودم، و عهده دار غسل و دفن او شدم یا تو؟!
 ابوبکر گفت: بلکه تو!^{۴۹}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا خویشاوندی من به پیامبر خدا ﷺ نزدیک‌تر است، یا خویشاوندی تو؟!
 ابوبکر گفت: خویشاوندی تو!^{۵۰}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا خدا به تو دینار بخشید، و جبرئیل به تو کالا فروخت، و تو فرزندان پیامبر ﷺ را اطعام کردی یا من؟!
 ابوبکر در حالی که گریه می‌کرد، گفت: بلکه تو!^{۵۱}

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا من بر دوش پیامبر ﷺ پا نهادم، و بت‌های کعبه را شکستم، و در آن لحظه اگر می‌خواستم به آفاق آسمان می‌رسیدم یا تو؟!
 یا تو؟!
 یا تو؟!
 یا تو?!

ابوبکر گفت: بلکه تو!^{۵۲}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا پیامبر خدا ﷺ به تو گفت: «در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی»^{۵۳} یا به من؟!
ابوبکر گفت: بلکه به تو گفت!^{۵۴}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا هنگامی که پیامبر ﷺ همه را امر کرد که درهای خانه خود را به طرف مسجد مسدود کنند، به تو دستور داد که در خانه ات را به طرف مسجد باز بگذاری یا به من؟!
ابوبکر گفت: به تو!^{۵۵}

فرمود: آیا آیه نجوا^{۵۶} (مجادله: ۵۸، آیه ۱۲) درباره تو نازل شده است یا درباره من؟ آیا من برای نجوا صدقه دادم یا تو؟!
ابوبکر گفت: بلکه تو!^{۵۷}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، پیامبر ﷺ به فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو را به عقد کسی در آوردم که اولین مؤمن و برترین مسلمان است»^{۵۸} آیا آن کس منم یا تو؟!
ابوبکر گفت: بلکه تویی!^{۵۹}

فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا فرشتگان هفت آسمان در روز قلیب به من سلام دادند یا به تو؟!
ابوبکر گفت: به تو!^{۶۰}

این گفتگوی تاریخی و حقیقت‌گزین به همین جا ختم نشده است، چرا که روایت می‌گوید: همچنان امام علی رضی الله عنه به بیان فضایل و مناقب بی‌چند و چون خود ادامه داد، و از ابوبکر سوال می‌کرد که این‌ها درباره اوست یا دیگری؟ و ابوبکر منصفانه جواب می‌داد که مصداق اتم و اکمل همه آن فضایل و مکارم و محامد، هیچ کس جز خود آن حضرت نیست (طبرسی، ۱۴۰۳: ص ۱۲۹)

بنابراین، ابوبکر با توجه به این که دستش از حجت برهان تهی بود چه باید می‌کرد؟!

سرانجام امام علی علیه السلام به او فرمود: با این اوصاف چگونه می‌خواهی زمام امور امت به کف گیری؟! چه چیزی تو را مغرور کرده است؟! تو دستت از آن چه مسلمانان به آن نیاز دارند تهی است!

ابوبکر گریه می‌کند و به حضرت می‌گوید: تو راست می‌گویی؛ به من مهلت بده، تا درباره موقعیت خود، و آن چه از تو شنیده‌ام، فکر و تدبیر کنم. او یک روز مهلت خواست.

امام علی علیه السلام بزرگوارانه به او اجازه داد که برود و فکر کند.

او یک روز خلوت گزید، و به هیچ کس اجازه نداد که با او دیدار کند.

روایت می‌گوید: ابوبکر شب پیامبر صلی الله علیه و آله را به خواب دید. او به حضرت سلام داد و حضرت از او روی را برگردانید. بار دیگر در مقابل حضرت قرار گرفت، و سلام کرد. باز هم حضرت از وی روی را برگردانید. عرض کرد: یا رسول الله، مگر نافرمانی کرده‌ام؟! فرمود: با کسی به دشمنی برخاسته‌ای که خدا و رسول دوستش دارند. حق را به اهلش بازگردان. پرسید: اهلش کیست؟ فرمود: همان که با تو گفتگو کرد؛ یعنی علی. گفت حقش را به او باز می‌گردانم، و از خواب بیدار شد.

فردا به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شتافت، و گفت: ای ابوالحسن، دستت را بده، تا با تو بیعت کنم. سپس خواب خود را نقل کرد.

او با امام خویش بیعت کرد، و قرار شد که به مسجد رود، و خواب خود را نقل کند، و ماجرا را گزارش دهد، و کار را یکسره کند.

هنگامی که خواست تصمیم خود را عملی نماید، و به وعده خود وفا کند، به او گفته شد: بنی هاشم سحر کرده‌اند، و این نخستین سحر آن‌ها نیست. خلیفه

پیامبر ﷺ نباید تحت تأثیر سحر و جادو قرار گیرد. سرانجام او را با ستایش بی جا و نکوهش بی مورد منصرف کردند.

امام علی علیه السلام طبق وعده به مسجد آمد؛ ولی ابوبکر نیامد. دانست که صحنه عوض شده است؛ از این رو کنار قبر مطهر پیامبر ﷺ نشست و در اندیشه فرو رفت. عمر که از آن جا می گذشت، به حضرت گفت: به مقصود نخواهی رسید. حضرت به خانه بازگشت. (همان، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

روایت این مناظره را طبرسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. امام صادق علیه السلام هم از پدر و جدش آورده است. (همان، ص ۱۱۵)

مؤید این روایت، نکته ای^{۱۱} است که امام علی علیه السلام در خطبه شقشقیه (نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۳) بیان کرده است. در آن جا می گوید: «ابوبکر جامه خلافت را بر تن کرد؛ حال آن که می دانست جایگاه من نسبت به آن، چون محور آسیاب است، به آسیاب که سیل دانش از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان تیز پرواز بر بلندای دانش من نتوانند پرواز کرد... شگفتا ابوبکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مردن، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟! هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند، و از نتیجه آن، بهره مند شدند».

نامه ابوبکر به پدر

هنگام ارتحال پیامبر اکرم ﷺ ابوقحافه در طائف بود، و در ماجرای ثقیفه حضور نداشت.

ابوبکر به پدر نوشت: «مردم به خلافت من راضی شده اند. اکنون من خلیفه خدایم. اگر نزد ما بیایی بهتر است».

عنوان نامه چنین بود: از خلیفه رسول الله به ابوقحافه.

فرستاده نامه را به وی داد. پرسید: چرا با علی علیه السلام بیعت نکردند؟! فرستاده گفت: او جوان است، و از قریش و غیرقریش افراد بسیاری را کشته است. ابوبکر کسی نکشته، و از او مسن تر است!

ابوقحافه گفت: اگر خلافت به سن است، من به خلافت سزاوارترم؛ زیرا از او مسن ترم. آن‌ها به علی ظلم کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله با او بیعت کرده و فرمان داده است که با او بیعت کنیم.

سپس در پاسخ فرزند برومند خود نوشت: «از ابوقحافه به ابوبکر. نامه ات به دستم رسید. دیدم نامه احمقی است که برخی از قسمت‌های آن، قسمت دیگر را نقض می‌کند. یک بار می‌گویی: خلیفه خدا، و یک بار می‌گویی: خلیفه پیامبر خدا، و یک بار می‌گویی: مردم راضی شدند. این کار، ناهنجار و مبهم است. خود را در کاری که فردا خروج از آن دشوار است، وارد مکن که سرانجام آن، پشیمانی و ملامت نفس لوازمه در روز حساب است. امروز اگر این کار را رها کنی، آسان تر، و به سلامت نزدیک تر است» (مجلسی، بی تا: ج ۲۹، ص ۹۶، ح ۳)

نتیجه

آیا ارزش امام علی علیه السلام به خلافت ظاهری و امارت و فرماندهی است، یا ارزش خلافت ظاهری و امارت و فرماندهی به وجود آن امام همام، و آن گل یاس بوستان انام بود؟!

هنگامی که حضرتش پس از بیست و پنج سال انزوا و خانه نشینی بر مسند خلافت ظاهری تکیه زد، صعصعه بن صوحان عرض کرد: «خلافت را زینت دادی، و خلافت تو را زینت نداد. خلافت را رفعت و منزلت بخشیدی، و خلافت تو را رفعت و منزلت نبخشید. خلافت به تو محتاج تر است تا تو به خلافت».^{۶۲}

باید به محضر آن امام پرهیزکاران، و آن غمخوار مظلومان و درماندگان، و آن جامع همه فضایل نیکان عرض کنیم:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

در عین حال ما در این نوشتار به منظور اثبات افضلیت حضرتش از همه صحابه - حتی ابوبکر که برخی به افضلیت او رأی داده‌اند (هیأت تحریره، ۱۳۹۲: ۲۶ - ۷) با استفاده از گفتار خود آن حضرت ۳۲ فضیلت بر شمرده ایم، و شواهد قرآنی و روایی و تاریخی آن را هم ذکر کرده ایم؛ زیرا «عطر آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید». او اهل خودستائی نبود، و خود به معاویه نوشت که اگر خدای متعال از خودستائی نهی نمی‌کرد، فضایل بسیاری را برمی شمرد. (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

معاویه مدعی بود که ابوبکر و عمر در اسلام از همه برترند، و امام علی علیه السلام به او اعلام کرد که اگر ثابت شود برای او سودی ندارد، و اگر دروغ باشد، به او ربطی ندارد، و اصولاً مسأله فاضل و مفضول و سیاستمدار و بی سیاست هیچ ربطی به معاویه و امثال معاویه که از اسیران آزاد شده‌اند، ندارد. (همان) او اگر از فضایل خود سخنی می‌گفت، منظورش حدیث نعمت‌های الهی بود^{۶۳} (همان) و قرآن به پیامبر خدا دستور داده بود که نعمت‌های پروردگارش را بازگو کند.^{۶۴} (الضحی: ۹۳، آیه ۱۱)

خواجه بزرگوار طوس نیز در اثر ماندگار کلامی خویش برای اثبات برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه ۲۵ ملاک ذکر کرده است. برخی از این ملاکات در مناظره علوی نیامده است، مانند برتری آن حضرت در سخاوت، زهد، عبادت، حلم، اخلاق، فصاحت، استواری رأی، حرص اقامه حدود، حفظ قرآن، اخبار از غیب، استجابت دعا، معجزه، برادری پیامبر صلی الله علیه و آله، و جوب محبت، نصرت، مساوات

انبیاء^{۶۵} (مطابق روایت بیهقی)، سبقت کفر، کثرت فایده برای مسلمانان، و کمالات نفسانی و بدنی و خارجی (حلی، بی تا: ۳۱۴ - ۳۰۰)

با توجه به این همه دلایل روشن باید گفت: مسلمانانی که غیر از علی علیه السلام را بر او مقدم داشته‌اند، کفر نعمت کرده‌اند، و چه نعمتی بالاتر از نعمت امامت و ولایت؟! «هرکس نعمت خدا را بعد از آن که در دسترسش قرار گرفته است، تبدیل کند، بداند که عقاب خدا شدید است.^{۶۶} (بقره: ۲، آیه ۲۱۱)

پی نوشت ها

۱. انتم خیر و اصحابی خیر و لاهجرة بعد الفتح.
۲. ﴿ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَن أنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.
۳. ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴾.
۴. اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم.
۵. دعوالی اصحابی.
۶. هذا صحيح يريد من لم يغير بعده و لم يبدل... ليزاد رجال من أصحابي يوم القيامة عن حوضي كما تزداد غرائب الإبل عن الماء، فأقول: يا رب أصحابي أصحابي، فيقال لي: إنك لاتدري ما أحدثوا بعدك، فيؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: بعدا و سحفا!
۷. علی منهم و سلمان و أبوذر و المقداد امرنی بحبهم.
۸. لو علم سلمان ما في قلب أبي ذر لقتله.
۹. جعله الله علويا بعد أن كان مجوسيا و قرشيا بعد أن كان فارسيا، فصولات الله علی سلمان، و إن لجعفر شأننا عند الله يطير مع الملائكة.
۱۰. فضل العالم علی العابد كفضل القمر علی سائر النجوم ليلة البدر.
۱۱. فضل العالم علی العابد كفضل الشمس علی الكواكب.
۱۲. فضل العالم علی العابد كفضلي علی أدناكم.
۱۳. لا يجمع أمتی علی ضلال.
۱۴. در این باره یکصد حدیث از طرق مختلف نقل شده است. (امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۱۹ به بعد)
۱۵. در ۷۳ منبع روائی ۱۳۸ حدیث نقل شده است. (همان، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۳۳۸ به بعد)
۱۶. تعداد راویان حدیث غدیر از صحابه ۱۱۰ و از تابعین ۸۴ و از علما تا قرن چهاردهم، ۳۶ تن است و تعداد

- مؤلفینی که درباره حدیث غدیر کتاب نوشته‌اند ۲۶ تن است. (همان، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۴ به بعد)
۱۷. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.
۱۸. در این باره روایاتی از ۶۶ طریق نقل شده است. (همان، ج ۳، ۱۵۶ تا ۱۶۲)
۱۹. أنت منی بمنزلة هارون من موسی.
۲۰. حدیث منزلت در مناسبت‌های مختلفی از پیامبر اعظم نقل شده و متواتر است. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ۱۱۸)
۲۱. ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.
۲۲. داستان مباحله را بسیاری نقل کرده‌اند. پیامبر ﷺ به مسیحیان فرمود: علاقه به صلیب و باده گساری و گوشت خوک مانع اسلام شماست. بیایید مباحله کنیم. در این مباحله تنها حسنین و پدر و مادرشان همراه پیامبر ﷺ بودند. (همان، ص ۱۱۹)
۲۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.
۲۴. در این باره روایت بسیار است. با نزول آیه تطهیر، ام سلمه از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: آیا من هم با ایشانم؟ فرمود: تو به جای خود. راه تو به سوی نیکی است. (همان)
۲۵. اللهم إن هؤلاء أهلي إليك لا إلى النار.
۲۶. حدیث کساء را احمد حنبل و دولابی و محب الدین طبری نقل کرده‌اند. (همان)
۲۷. ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾.
۲۸. سی و چهار روای این حدیث را نقل کرده‌اند. (امینی، ۱۳۸۷ق: ج ۳، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱)
۲۹. حدیث ردالشمس را جمعی از حافظان برجسته حدیث با سندهای مختلفی نقل کرده‌اند؛ ولی چهار تن از شیفتگان بنی امیه - ابن حزم و ابن جوزی و ابن تیمیه و ابن کثیر - به شدت با آن به مخالفت برخاسته‌اند؛ لکن بسیاری از بزرگان به کرامات علوی دل بسته و حتی درباره آن، کتاب نوشته‌اند. (امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۱۲۷)
۳۰. در جنگ احد، امام علی ﷺ ایثارگری کرد، و حملات مشرکین را در هم کوبید. پیامبر ﷺ به جبرئیل فرمود: «او از من و من از اویم» جبرئیل گفت: من هم از شمایم، بسیاری از کتب تاریخ و فضایل، قضیه ندای آسمانی را نقل کرده‌اند. (طبرسی، ۱۴۰۳، ص ۱۲۰)
۳۱. این داستان بسیار معروف است. پیامبر ﷺ فرمود: «ضربت علی در روز خندق معادل عبادت جن و انس است» و یا این که افضل اعمال امت من است تا قیامت. (همان، ص ۱۲۲)
۳۲. حدیث پرچم را نجاری و مسلم نقل کرده‌اند. در کتاب ذخائر العقبی و طبقات ابن سعد و مسنداحمد و مستدرک حاکم و سنن بیهقی و مناقب ابن مغزلی و مسندابوداود و تاریخ الاسلام ذهبی و خصائص نسائی و تهذیب التهذیب ابن حجر و مجمع الزوائد و سیره ابن هشام و کفاية الطالب و کتب معتبر دیگر نقل شده است. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۲۱)
۳۳. حدیث آن به تفضیل در بحارالانوار آمده است. (مجلسی، بی تا: ج ۱۸، ص ۸۶ و ۸۷ ح ۴)
۳۴. خرجت أنا و أنت من نکاح لا من سفاح من ولد آدم إلى عبدالمطلب.

۴۲ □ افضل صحابه کیست؟

۳۵. این طهارت و پاکی مولد پیامبر و امام، از شرایط نبوت و امامت است، و شیعه بر آن، اتفاق نظر دارد. (طبرسی، ۱۴۰۳: ص ۱۲۲ و ۱۲۳)
۳۶. الله زوجك اياه في السماء.
۳۷. این حدیث در بسیاری از کتب تاریخ و مناقب نقل شده است. (همان، ص ۱۲۳)
۳۸. هما سیدا شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما.
۳۹. این حدیث را صاحب الاصابه، و ابن عساکر، و ابن ماجه، و طیرانی و حاکم و ابن، جہ و... نقل کرده‌اند. (همان)
۴۰. حدیث جعفر مشهور، بلکه متواتر است. پیامبر خدا ﷺ به فرزندش عبدالله می فرمود: «السلام علیک یابن ذی الجناحین». (همان، ص ۱۲۴)
۴۱. مفسران نقل کرده‌اند که با نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» (شعراء: ۲۶، آیه ۲۱۴) پیامبر ﷺ خویشتاوندان را دعوت کرده و فرمود: چه کسی دین و وعده‌های مرا ضمانت می کند تا در بهشت با من و خلیفه من باشد؟! تنها امام علی ﷺ پاسخ مثبت داد. (طبرسی، ۱۴۰۳: ص ۱۲۴)
۴۲. اللهم انتنی بأحب خلقک إلی و إلیک بعدی یأکل معی من هذا الطیر.
۴۳. دعای پیامبر ﷺ مستجاب شد. سه بار امام علی ﷺ آمد و انس به امید این که یکی از بستگان خودش بیاید، در را نگشود؛ ولی سرانجام به امر آن حضرت در را به روی محبوب خدا و پیامبر گشود. (همان)
۴۴. هذا قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین من بعدی.
۴۵. پیامبر خدا به ام سلمه گفت: «این علی قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است بعد از من» در حدیث ۲۵۸۵ کنزالعمال آمده است که پیامبر خدا ﷺ به اصحاب فرمود: «از شما کسی است که بر تأویل قرآن می جنگد، همانگونه که من بر تنزیل قرآن جنگیدم. پرسیدند: ابوبکر و عمر؟ فرمود: آن که کفش را می دوزد، و مقصودش علی ﷺ بود. این حدیث را اهل فن صحیح شمرده‌اند. (همان، ص ۱۲۵)
۴۶. أفضاکم علی بن أبی طالب.
۴۷. قضاوت‌های امیرالمؤمنین ﷺ حیرت انگیز است. عمر آرزو می کرد که در قضاوت گرفتار معضله ای بدون حضور آن امام همام نشود. (همان) به خواست خدا درباره این مطلب تحت عنوان «پدر علم قضاوت کیست؟» در شماره‌های آینده بحث می کنیم.
۴۸. مؤمنین در زمان پیامبر ﷺ به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام می دادند (مجلسی، ج ۲۸، ص ۹۰، ح ۳) در این باره در کتب فریقین احادیث بسیار است. (طبرسی، ۱۴۰۳، ص ۱۲۶)
۴۹. در ذخائرالعقبی و الریاض النظرة نقل شده است که پیامبر ﷺ در لحظات آخر فرمود: حبیبم را فرا بخوانید. ابوبکر را حاضر کردند. چون ابوبکر حاضر شد، به او نظر افکند و فرمود: حبیبم را دعوت کنید. عمر را حاضر کردند. چون عمر حاضر شد، به او نگریست و فرمود: حبیبم را حاضر کنید. چون علی حاضر شد، او را نزد خود برد، و با هم بودند، تا از دنیا رفت. (همان)
۵۰. در الریاض النظرة نقل شده است که ابوبکر می گفت: هرکس می خواهد نزدیک ترین افراد به پیامبر را ببیند و آن که پیامبر را بی نیاز می کرد و پیش او برترین منزلت داشت، را تماشا کند، به علی بنگرد. (همان)

۵۱. در مناقب خوارزمی آمده است که علی و فاطمه در خانه چیزی نداشتند. علی از خانه خارج شد و دیناری پیدا کرد و به جستجوی صاحبش پرداخت، ولی کسی پیدا نشد. تصمیم گرفتند که با آن غذایی تهیه کنند و اگر صاحب دینار پیدا شد، به او عوض بدهند. امام علی علیه السلام به بازار رفت و از فروشنده ای کالا خرید؛ ولی فروشنده دینار را نگرفت. بار دوم هم از او کالا خرید، ولی فروشنده دینار را پس داد. برای سومین بار تصمیم گرفتند که دینار را به او بدهند. و چون امام علی علیه السلام سوگند یاد کرد که دینار را پس نمی گیرد، فروشنده دینار را گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او جبرئیل بود، و اگر سوگند یاد نمی کردی، دینار را نمی گرفت. (همان، ص ۱۲۶ و ۱۲۷)

۵۲. در الریاض النظره آمده است که برای شکستن بت‌های کعبه در آغاز پیامبر صلی الله علیه و آله پا بر دوش علی علیه السلام نهاد؛ ولی احساس ضعف کرد؛ از این رو خودش نشست و به علی علیه السلام دستور داد که پا بر دوشش نهد و بت‌ها را بشکند. علی علیه السلام می گوید: خیال کردم که در آن حالت می توانم به آسمان بروم. این حدیث را احمد حنبل هم نقل کرده است. شافعی در ضمن اشعاری می گوید: به من گفتند: علی را - که یادش شعله آتش را خاموش می کند - مدح کن، گفتم: مدح کسی که انسان را تا حد پرستش متحیر می سازد، نمی گویم. پیامبر گفت: در شب معراج خدا دست (قدرت) بر پشتم نهاد و من برودت آن را احساس کردم. علی علیه السلام بر جانی پا نهاد که خدا دست گذارده بود. (همان، ص ۱۲۷)

ذکره یخمد نارا مؤصده	قیل لی قل فی علی مدحا
ضلّ ذواللبّ إلی أن عبده	قلت لا أقدم فی مدح امرء
لیلة المعراج لما صعده	والنبی المصطفی قال لنا
فاحسن القلب ممّا برده	وضع الله بظهری یده
فی محل وضع الله یده	و علی واضع أقدامه

۵۳. أنت صاحب لوائی فی الدنيا و الآخرة.

۵۴. در ذخائر العقبی آمده است که در جنگ احد دست علی علیه السلام شکست و پرچم از دستش افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را به دست چپش بدهید. او در دنیا و آخرت صاحب پرچم من است. از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: روز قیامت پرچم تو را چه کسی حمل می کند؟ فرمود: همان که در دنیا پرچم مرا حمل می کند. روایات در کتب اهل سنت، در این باره متعدد است. (همان، ص ۱۲۷ و ۱۲۸)

۵۵. در مستدرک حاکم و کنز العمال حدیث ۲۴۶۵ نقل شده است که در خانه گروهی از اصحاب به مسجد گشوده می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام درها را ببندید، جز در خانه علی علیه السلام گروهی به چون و چرا پرداختند. حضرت پس از حمد و ثناء الهی اعلام کرد که نسبت به بستن و باز گذاشتن درها مأمور بوده، و از جانب خودش چیزی نگفته است. (همان، ص ۱۲۸)

۵۶. ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَظْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾

۵۷. در منابع اهل سنت نقل شده است که امام علی علیه السلام فرمود: در قرآن آیه ای است که هیچ کس جز من به آن عمل نکرده است. من یک دینار داشتم. آن را تبدیل به ده درهم کردم، و هر گاه می خواستم با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا

- کنم، یک درهم صدقه می دادم، تا آیه «اشفقتم...» (مجادله: ۵۸، آیه ۱۳) نازل شد، و حکم آیه نجوا را نسخ کرد. عبدالله عمر می گفت: در علی سه خصلت است که اگر یکی از آن ها را برای من بود، از گله شتر سرخ مو برایم محبوب تر بود: ازدواج با فاطمه، پرچم خبیر، و آیه نجوا. (همان)
۵۸. زوجتک أول الناس إيماناً و ارجحهم إسلاماً.
۵۹. در حدیث ۲۵۴۳ از کنزالعمال آمده است که پیامبر خدا ﷺ به فاطمه ﷺ گفت: «ایا خشنود نیستی که تو را به عقد کسی درآوردم که نخستین مسلمان و عالم ترین همگان است؟ تو سرور زنان امت منی؛ چنان که مریم سرور زنان قومش بود. آیا خشنود نیستی که خدای متعال از میان اهل زمین دو مرد برگزید: یکی پدرت و دیگری شوهرت. در ینابیع المرده است که فاطمه ﷺ در بیماری پدر گریه کرد. فرمود: خدا به تو کرامت کرده که سلیم ترین و عالم ترین و حلیم ترین انسان ها را همسر تو کرده است. خدا مرا پیامبر و علی را وصی من گردانید. (همان، ص ۱۲۸ و ۱۲۹)
۶۰. در تذکرة الخواص سبط بن جوزی آمده است که: علی ﷺ فرمود: «در شب بدرقه پیامبر ﷺ آب طلبید. عده ای به حرکت درآمدند. من مشکی برداشتم و به سوی چاهی عمیق رفتم و وارد چاه شدم. خدای متعال به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل امر کرد که به یاری پیامبر ﷺ و حزیش شتابند. آن ها به سوی چاه آمدند، و از روی اکرام و تعظیم به من سلام کردند. ارباب مغازی این داستان شگفت انگیز را نقل کرده اند. (همان، ص ۱۲۹)
۶۱. لقد تقمصها ابن ابي قحافة و إنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرّحا ينحدر عنى السبيل ولا يرقى إلى الطير... فيا عجباً، بينا هو يستقبلها فى حياتها، إذ عقدها لأخر بعد وفاته لشدّما تشطراً ضرعيها.
۶۲. زينت الخلافة و مازانتك، و رفعتها و ما رفعتك و هى إليك أحوج منك إليها.
۶۳. ولكن بنعمة الله احدث.
۶۴. ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾.
۶۵. من أحب أن ينظر إلى آدم فى علمه، و إلى نوح فى تقواه، و إلى ابراهيم فى حلمه، و إلى موسى فى هيبته، و إلى عيسى فى عبادته فليتنظر إلى على بن ابي طالب.
۶۶. ﴿وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

کتابنامه

- قرآن.

۱. امینی، عبدالحسین احمد. (۱۳۸۷ق). *الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب*. ج ۱ و ۳، چاپ سوم، بیروت: دارالکتاب العربی
۲. حلی، علامه حسن بن یوسف. (بی تا). *کشف المراد فی شرح تخرید الاعتقاد*. قم: مکتبه مصطفوی
۳. (۱۴۰۳ق). *الاحتجاج*. تصحیح و تعلیق خراسان

۴. غزالی، امام محمد. (۱۳۶۱ش). *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین قدیرجم. تهران: مرکز انتشارات علمی

۵. فروغی، محمدعلی. (۱۳۱۷ش). *سیر حکمت در اروپا*. تهران: انتشارات صفی علی شاه

۶. فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۸۳ق). *المحجة البيضاء فی تهذیب الإحياء*. تصحیح علی اکبر غفاری. چاپ سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی

۷. قمی، عباس. (۱۳۵۵ق). *سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار*. مطبعه نجف اشرف

۸. مجلسی، محمد باقر. (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۹. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۰. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۱۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۱. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۲۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۲. _____ (۱۳۹۲ق). *بحار الانوار*. ج ۶۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۳. _____ (۱۳۹۵ق). *بحار الانوار*. ج ۷۸، تهران: المکتبه الاسلامیه

۱۴. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۱۷، تهران: المکتبه الاسلامیه

۱۵. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۳۹، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۶. _____ (۱۳۸۴ق). *بحار الانوار*. ج ۲۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۷. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۱۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۱۸. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۴۳، تهران: المکتبه الاسلامیه

۱۹. _____ (۱۳۸۵). *بحار الانوار*. ج ۲۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۲۰. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۱۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۲۱. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۳۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۲۲. _____ (۱۳۸۵ش). *بحار الانوار*. ج ۸۷، تهران: المکتبه الاسلامیه. چاپ

چهارم

۲۳. _____ (بی تا). *بحار الانوار*. ج ۴۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۲۴. هیات تحریریه. (۱۳۹۲ش). *خیرالبشر کیست. عقل و دین*. شماره ۸، صفحات ۷ تا ۲۶

